

خودشیفتگی: نقاب یک آسیب بزرگ

9 شهریور 1401

او وانمود می‌کند آن کسی است که در واقع نیست. یک انسان قدرتمند، کاریزماتیک و موفق که می‌تواند سبب ستایش و رشک دیگران نیز شود. اما واقعیت آن است که او نقابی گذاشته، نقابی برای گریز از حقیقت تلخی که در درونش می‌گذرد. اما پشت آن نقاب چیست؟

برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید گذری زد به ریشه مفهومی که بیانگر این بحران روانی است. اصطلاح «نارسیسیم» باز می‌گردد به افسانه نرسیس در یونان باستان. مرد جوان زیبارویی که به دلیل بی‌توجهی به عشاقش، نفرین می‌شود تا پس از نگریستن صورت خود در آب، شیفته خویش گردد، سپس به داخل آب می‌افتد و در همانجا غرق می‌شود. پس از آن، برای شرح روشن تری از خودشیفتگی (نارسیسیم)، اصطلاح «هوبریس» نیز در بین فیلسوفان یونان باستان به کار رفت، که به معنای غرور زیاد و البته یکی از ویژگی‌های اساسی خودشیفتگی نیز هست. دکتر فرانک جان نینیواگی روانپزشک کودک، در تعریف این مفهوم می‌نویسد: «هوبریس مربوط به خودشیفتگی، یک احساس انتقالی بین احساسات منفی و مثبت است، زیرا یک ویژگی شخصیتی است که اغلب دارای اهدافی مانند اعمال زور، دستکاری و کنترل کردن و استعمار دیگران است. به تعبیری دیگر، هوبریس به‌عنوان خودشیفتگی افراطی با خودپرستی، خود محوری، بزرگنمایی، عدم همدلی، استثمار، عشق مبالغه‌آمیز به خود، بی‌پروایی و عدم پذیرش آن مرزهایی که غیرقابل دستکاری هستند، مشخص می‌شود.» توصیف مفهوم هوبریس قرن‌ها بعد با شرح بالینی و علمی خودشیفتگی (نارسیسیم) آمیخته شد، تا اصطلاح خودشیفتگی در اواخر قرن 19 توسط هولاک ایلس، پزشک انگلیسی و پل ناک روانکاو آلمانی ابداع و سپس وارد روانشناسی شود. به این ترتیب، دکتر نینیواگی ادامه می‌دهد:

«خودشیفتگی عبارت است از دنبال کردن لذتی که برخاسته از حس غرور و همچنین خودارزش دهی افراطی شخص به خودش است. این اصطلاحی است که در روانکاوی برای توصیف سبک‌های شخصیتی استفاده می‌شود که خودمحور هستند و نمی‌توانند وقایع و مسائل را از دیدگاه دیگری ببینند و همچنین احساس همدلی در آنها مختل شده و سطح بالایی از حسادت را نیز دارند.» به این ترتیب می‌توان گفت، نبود همدلی، غرور مبالغه‌آمیز، حسادت، احساس منحصربه‌فرد بودن و میل بالای مورد توجه قرار گرفتن از نشانه‌های اصلی فرد خودشیفته است. همچنین اگر این نشانه‌ها سبب مختل شدن زندگی روزانه و عادی فرد شود، بنابراین گفته خواهد شد که او دچار اختلال شخصیت خودشیفته شده است. تفاوت دیگر درخصوص فرد خودشیفته با فردی که اختلال شخصیت خودشیفته دارد، در درخواست آنها برای درمان است. در این خصوص دکتر ست مایرز که سال‌ها در زمینه اختلال شخصیت خودشیفته پژوهش کرده، می‌نویسد: «خودشیفته‌هایی که به دنبال درمان هستند، خودشیفته واقعی یا کامل نیستند. چنین مردان و زنانی لزوماً معیارهای مورد نیاز برای تشخیص اختلال شخصیت خودشیفته را ندارند، اگرچه ممکن است دارای چندین ویژگی اصلی خودشیفتگی باشند.»



حال زمان پاسخ دادن به این سؤال فرا رسیده: پشت آن نقاب چیست؟

روانشناس استفن جانسون در پاسخ می‌نویسد: «خودشیفته کسی است که، خودی که، خود واقعی‌اش را بیان می‌کند، در پاسخ به آسیب‌های اولیه، دفن کرده و آن را با یک خود کاذب بسیار توسعه یافته و جبرانی جایگزین کرده است.» دکتر ست مایرز نیز به تعبیری دیگر چنین اعتقادی دارد: «در حالی که نشان دادن برتری ظاهری بخش مشخصی از شخصیت خودشیفته است، احساس برتری (یا تعقیب آن) عامل اصلی این اختلال نیست. ریشه این اختلال در واقع مقاومت شدید در برابر احساس آسیب‌پذیری با هر کسی در هر زمانی است.» در واقع فرد خودشیفته به سبب آسیب جدی که بویژه در دوران ابتدایی زندگی‌اش دیده، تمام تمرکز و حواسش معطوف به خودش می‌شود، اما نه آن خودی که آسیب دیده و توانایی روبه‌رو شدن با آن را ندارد، بلکه معطوف به آن خودی که آرزو دارد باشد، می‌شود تا سرانجام خود واقعی‌اش را نیز کاملاً نادیده بگیرد.

در نتیجه می‌توان گفت، بخش اولیه و بنیادین افراد خودشیفته، بی‌زاری از آسیب‌پذیری است و میل به برتری و غرور زیاد به‌عنوان بخش ثانویه آن تعریف می‌گردد، همان بخشی که نقاب روی سیرت‌اش می‌شود تا حقیقت تلخ درونش را پنهان کند؛ نقابی برخاسته از یک آسیب بزرگ.

آزاده سهرابی، روانشناس